

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 4, Summer 2022, 277-299
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.37089.2289

Arendt and Her Human Concerns in the New Age **A Critique on the Book *Imperialism***

Seyed Ali Mahmoudi*

Seyed Navid Kalahroudi**

Abstract

The main issue of this article is exploring the nature of imperialism as a fundamental phenomenon in new age which is connected to some subjects such as development, nation-state, bureaucracy, and citizenship. The importance and complexity of this issue led Arendt to analyze and critique its multiple aspects. The purpose of this research is the description, analysis and critique of some basic theoretical and historical dimensions of Arendt's *Imperialism* and explanation of some aspects of her innovations and shortcomings. The methodology of Thomas A. Spragens on political theorists is used in this research. The outcome of our quest on Arendt's treatise is that her central problem as a philosopher has been human beings and the ecology of mankind. She has helped for promotion and accuracy of political literature by finding the distinction between definitions of some concepts. In this way, she has clarified the complexities of her treatise. Although she has criticized the humanitarian aid of developed countries to less-developed states and sees it as imperialist, she has not offered a way out of this complex dilemma. To find the cause and analyses of phenomena of the modern age, such as the anti-Semitism and statelessness that Arendt found in racism, are examples of her innovations as a political theorist.

Keywords: Bureaucracy, Imperialism, Man, Nationalism, State, Totalitarianism.

* Associate Professor of Political Sciences (Political Thought), Head of Department of Regional Studies and International Relations, Faculty Member of School of International Relations, Ministry of Foreign Affairs, Tehran, Iran (Corresponding Author), mahmoudi3000@gmail.com

** PhD Student of Political Thought, Tehran University, Tehran, Iran, navidkalahroudi@ut.ac.ir

Date received: 06-03-2022, Date of acceptance: 23-05-2022



آرنت و دغدغه‌های انسانی او در دوران جدید

نقد و بررسی کتاب/امپریالیسم

سیدعلی محمودی*

سیدنوید کلهرودی**

چکیده

مسئله اصلی این مقاله کاوش درباره ماهیت امپریالیسم به‌عنوان پدیده‌ای پیچیده و مهم در دوران جدید است که با موضوع‌هایی همانند توسعه، دولت-ملت، دیوان‌سالاری، و تابعیت ارتباط دارد. اهمیت این پدیده هانا آرنت را بر آن داشت که ابعاد متکثر آن را موردتحلیل و نقادی قرار دهد. هدف پژوهش حاضر شرح، تحلیل، و نقد ابعاد نظری و تاریخی رساله *امپریالیسم آرنت* و نشان‌دادن جنبه‌های اساسی نوآوری‌ها و کاستی‌های آن است. در این مقاله، از روش توماس اسپریگنز درباره نظریه‌پرداز سیاسی استفاده شده است. براینستار ما درباره رساله آرنت آن است که مسئله محوری او به‌عنوان یک فیلسوف انسان و زیست‌بوم نوع بشر است. او، از طریق یافتن وجوه تمایز میان تعاریف برخی مفاهیم، با ایضاح آن‌ها به ارتقای شفافیت و دقت ادبیات سیاسی مدد رسانده و از این ره‌گذر مطاوی رساله خویش را روشن کرده است. هرچند آرنت به نقد کمک‌های انسان‌دوستانه کشورهای توسعه‌یافته به دولت‌های کم‌تر توسعه‌یافته پرداخته و آن را در مسیر امپریالیسم می‌داند، اما راه‌حلی را برای برون‌رفت از این معضل پیچیده ارائه نکرده است. تحلیل و

* دانشیار علوم سیاسی (گرایش اندیشه سیاسی)، مدیرگروه مطالعات منطقه‌ای و روابط بین‌الملل، عضو هیئت‌علمی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،
mahmoudi3000@gmail.com

** دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران، navidkalahroudi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۲



تحلیل پدیده‌های دوران جدید همانند یهودی‌ستیزی و بی‌تابیتی، که آرنست بن‌مایه آن‌ها را در نژادپرستی یافته است، نمونه‌ای از نوآوری‌های او در مقام نظریه‌پردازی سیاسی است.

کلیدواژه‌ها: امپریالیسم، انسان، توتالیتاریسم، دولت، دیوان‌سالاری، ناسیونالیسم.

۱. مقدمه

موضوع مورد بحث در این مقاله شرح، تحلیل، و ارزیابی امپریالیسم یکی از سه کتابی است که هانا آرنست (Hannah Arendt 1906-1975) با عنوان مشترک *عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتار* نوشته است. عنوان‌های خاص موضوعی این سه‌گانه عبارت‌اند از: *یهودی‌ستیزی، امپریالیسم، و توتالیتاریسم*. در این کتاب، آرنست با نگاه انتقادی پدیده امپریالیسم (imperialism) را به عنوان مانعی بر سر شکل‌گیری دولت - ملت می‌بیند، زیرا دولت - ملت مفهوم مرکزی برابری شهروندان است؛ شهروندانی که از حقوق انسانی برخوردارند و می‌توانند سرنوشت فردی و جمعی خویش را به دست خود رقم بزنند. در این اثر، تیره‌روزی انسان‌ها طی سال‌های دو جنگ جهانی اول و دوم در کانون تأملات فلسفی و تاریخی آرنست قرار گرفته است. در این زمینه، وضع خاص اقلیت‌های قومی و دینی، مانند مردمان اروپای شرقی و یهودیان در دوران نازی‌های آلمان، در امپریالیسم با ذکر پاره‌ای جزئیات دردناک مطرح می‌شود.

اگر بخواهیم روی داده‌های سیاسی و تحولات نظری آن‌ها را در چهارچوبی مورد بررسی قرار دهیم، به نظر می‌رسد می‌توانیم در مورد برخی اندیشمندان این حوزه از عبارت نظریه‌پرداز سیاسی استفاده کنیم که در کار خلق نظریه‌های سیاسی‌اند. می‌توان گفت نظریه‌ها پاسخ‌هایی به پرسش‌هایی انضمامی، معین، و محدود هستند که در قبال یک اتفاق مشخص شکل گرفته‌اند. نظریه‌های سیاسی هنگام مشاهده یک رخداد سیاسی، به منظور تحلیل آن، از جزء به کل حرکت می‌کنند. در این سطح از اندیشیدن، ما با متفکرانی روبه‌رویم که یک موضوع خاص برایشان به مسئله، دغدغه، و بحران تبدیل شده است و درباره آن شروع به اندیشیدن کرده‌اند و از تدوین پاسخی برای یک پرسش جزئی به دستگاهی کلی می‌رسند و آن را تعمیم می‌دهند. توماس اسپریگنز (Thomas A. Spragens 1917-2006) نظریه‌پرداز سیاسی را کسی می‌داند که به انسان‌ها تصویری نمادین از کلیتی نظم‌یافته می‌بخشد (اسپریگنز ۱۳۹۴: ۱۸). درحقیقت، خود مفهوم نظریه نیز اساساً توجه و تأمل کردن به برون‌داد است. بنابراین، چنان‌که گفتیم، نظریه‌های سیاسی از این‌رو مهم‌اند که از جامعه و

زیست سیاسی ما دیدی همه‌جانبه و به‌سامان را فراهم می‌آورند. به‌نظر می‌رسد می‌توان آرنت را براساس دیدگاه اسپریگنز و چنان‌که خود نیز می‌گوید یک نظریه‌پرداز سیاسی خواند (آرنت ۱۳۹۴: ۸-۹). بدین معنی که برای او شکل‌گیری نازیسم، فاشیسم، و توتالیتراریسم یک مسئله اساسی بود؛ مسئله‌ای که او در آن زیست و تمامیت‌خواهی هیتلری را تجربه کرد و از این‌رو به نظریه‌پردازی روی آورد. آرنت، در طول زندگی خود، به فلسفه و تأملات فلسفی اشتغال داشت و آثاری را در این زمینه پدید آورد، اما با آن‌که تا مقطعی از زندگی‌اش هیچ علاقه‌ای برای ورود به مسائل سیاسی نداشت، در نهایت زمانه‌ای که در آن می‌زیست او را به ورود به مسائل سیاسی واداشت. از این‌رو، مجموعه آثار او به دو دسته آثار فلسفی و سیاسی بخش شده است (رجایی ۱۳۹۸: ۲۷۲-۲۷۴).

در این مقاله، نخست ارکان اصلی رساله/امپریالیسم در نه بخش شرح داده می‌شود. دوم، نقد رساله در دو بخش شکلی و محتوایی شامل روش، جایگاه انسان، و ویژگی‌های امپریالیسم صورت می‌گیرد. در پایان، نتیجه‌گیری خواهد آمد.

۲. ارکان اصلی رساله/امپریالیسم

چنان‌که از نام کتاب پیداست، این اثر حول محور شکل‌گیری مفهوم امپریالیسم نوشته شده است؛ مفهومی که عموماً با عباراتی هم‌چون «سیاستی که یک دولت برای کنترل مستقیم منابع اقتصادی، فیزیکی، و فرهنگی در پیش می‌گیرد» (گریفیتس ۱۳۸۸: ۹۷) یا «توسعه شکل‌های مطلق کنترل بر منابع بیگانگان» (همان: ۹۷) تعریف می‌شود. درحقیقت، میان رویکردهای مختلف به شکل‌گیری این پدیده، که عموماً از منظر اقتصادی به مسائل نگاه می‌کنند، نگاه ظریف‌تری نیز وجود دارد و آن پژوهش درباره علل اجتماعی و فرهنگی شکل‌گیری این پدیده و ارتباط آن با مسائل هویتی-نژادی و تأثیر این پدیده در اروپاست. می‌توان نگاه آرنت به امپریالیسم را نیز در همین چهارچوب قرار داد. اصلی‌ترین مباحث آرنت در این کتاب از نظر ما به نه دسته تقسیم می‌شوند:

۱,۲ همه‌گیرشدگی اصل توسعه

شکل‌گیری جهان جدید، به‌زعم آرنت، برپایه اصل توسعه بود. در این نگاه، توسعه اصل تلقی می‌شد و از آن‌جاکه منابع زمین و قلمرو سرزمینی کشورها محدود بود، استدلال می‌شد

که هرچه می‌توان باید از زمین برداشت (آرنت ۱۳۹۹: ۳۳). آرنت معتقد است با تداوم این فرایند دولت‌ها دیگر نتوانستند در برابر آن چه او «جنون» می‌نامد تاب آورند؛ جنونی که عامل اصلی شکل‌گیری امپریالیسم تلقی می‌شد. جهان به‌سمتی می‌رفت که در آن تجارت بین‌المللی همهٔ مردمان را فراتر از مرزهای خودشان درگیر می‌کرد. در این جهان جدید، مفاهیم و ارزش‌ها در حال تغییر بودند، روند صنعتی‌سازی تا بالاترین حد خود رشد کرده بود، و در نتیجه مرزها عامل جلوگیری از توسعه تلقی می‌شدند. در این جا بود که بورژوازی و سرمایه‌داری نیز به جهان سیاست پا گذاشتند که در حقیقت پی‌آمد آن چنین بود که سیاست خارجی دولت‌ها به‌شکلی هدایت شوند که توسعهٔ مورد نظر امپریالیست‌ها متوقف نشود.

طی چنین فرایندی، رابطهٔ میان دولت‌ها و پول برعکس شد. سرمایه اکنون پولی مطلقاً آزاد بود که دیگر امکان سرمایه‌گذاری آن در مرزهای ملی وجود نداشت و به‌ناگزیر باید صادر می‌شد. به بیان دیگر، این پول بود که تعیین می‌کرد دولت‌ها باید به چه سمتی حرکت کنند و در این فرایند بازیگران سنتی اقتصاد به‌حاشیه رفتند و تأمین‌کنندگان مالی استعمارگری جای آن‌ها را گرفتند (همان: ۵۴-۵۵).

گروه مهم دیگر نیز در این مرحله دچار افول در نفوذ خود شدند که همانا یهودیان بودند. حالا دیگر دولت‌ها با افزایش درآمدهای حاصل از مالیات به وام و سرمایه‌های یهودیان نیازی نداشتند و بدین ترتیب، این گروه از مردمان عموماً متمکن از نظر جایگاه اجتماعی سقوط کردند.

۲.۲ تفاوت بنیادین دولت - ملت با امپریالیسم

نکته‌ای که عموم نظریه‌پردازان ناسیونالیسم بدان اشاره می‌کنند این است که دولت - ملت‌ها عموماً از دل مردمانی همگون شکل گرفته‌اند. آرنت معتقد است ملت‌ها توان ساخت امپراتوری را نداشتند، زیرا فاقد قدرتی برای یک‌سان‌سازی جمعیت بیگانه با خود بودند، مگر از طریق نابودی آن‌ها (آرنت ۱۳۹۹: ۳۵-۳۶). از همین رو، آرنت معتقد است که بن‌مایهٔ مفهوم ملت مانع استثمار بود (همان: ۳۸-۴۰). به همین دلیل، دولت‌ها یا به‌شکل قهری به استثمار می‌پرداختند یا، هم‌چون انگلستان، اجازه می‌دادند تا هندی‌ها تنها در مسائل مربوط به خودشان از حدی از استقلال بهره‌مند باشند. در مجموع، اما دولت‌ها نبرد را به امپریالیسم باختمند. آن‌ها اقتضات سیاسی شدن اقتصاد را پذیرفتند و اصل بقا را مبنای کار خود قرار دادند.

۳,۲ فایده‌های امپریالیسم برای دولت‌ها

در درجه اول، امپریالیسم باعث می‌شد تا مردم از دعوای داخلی، به‌خصوص مباحث طبقاتی، دور شوند. امپریالیست‌ها با استفاده از احساسات ملی و میهن‌پرستی به تحریک مردم برای فعالیت در خارج از کشور می‌پرداختند و این دو پدیده از اصلی‌ترین ابزارها بودند. در این‌جا، یک اشتباه تاریخی مرسوم نیز توسط آرنت اصلاح می‌شود. او توضیح می‌دهد که میان ناسیونالیسم و امپریالیسم تفاوت‌هایی وجود دارد. امپریالیسم تلاشی برای توسعه‌طلبی و پوشاندن آن در لباس منافع ملی و سوءاستفاده از مفهوم ناسیونالیسم است. هم‌چنین، امپریالیسم خود را ورای احزاب سیاسی داخلی می‌داند و معتقد است که تنها خودش نماینده راستین ملت است و اساساً سیاست داخلی را ناچیز جلوه می‌دهد (آرنت ۱۳۹۹: ۸۸). دوم آن‌که فعالیت دولت‌ها در ورای مرزها برای کارمندان نیز منافع سیاسی داشت. می‌دانیم که دیوان‌سالاری (bureaucracy)، از نظر آرنت، از اصلی‌ترین ویژگی‌های نظام توتالیتار است، چنان‌که آدولف آیشمن و اقدامات وی برای یهودی‌ستیزی نمونه‌ای برجسته از پیچیدگی‌های سیستم اداری برای عادی‌سازی جنایت بود (آرنت ۱۳۹۸). بنابراین، کارمندان که قرار بود خدمت‌گزاران مردم خود باشند، در فساد غرق شده بودند و کشورهای خارجی را گزینه مناسبی برای کار و نجات خود می‌دیدند. به‌تعبیر آرنت، آن‌ها بهتر می‌توانستند در غربت ادعا کنند که خادم ملت‌اند! (آرنت ۱۳۹۹: ۹۰).

۴.۲ عوامانه‌شدن سیاست

با فهم این اصل که توسعه و انباشت سرمایه را پایانی نیست، درعمل مبانی نظری زیستن در جهان غرب نیز تغییر کرد. طی چنین تحولی بود که به‌تدریج در همه امور عوام جای نخبگان را گرفتند. توده‌ای از انسان‌های فارغ از سیاست که به‌سبب تعدد و کثرتشان در مسائل نیز تأثیر می‌گذاشتند به عقلای قوم تبدیل شده بودند. چنین مردمانی تنها به‌وسیله مفاهیم امپریالیستی متحد می‌شدند و درمیان این مفاهیم، نژادپرستی و برتری نژادی از اصلی‌ترین عناصر مورد استفاده بود. آرنت توضیح می‌دهد که جهان‌بینی سیاسی عوام شبیه جهان‌بینی بورژوازی است و نوعی نیهیلیسم در دل خود دارد. بنابراین، با توده‌ای از انسان‌هایی فارغ از اصول روبه‌رویم که دکترین‌های نژادی آن‌ها را با یک‌دیگر متحد می‌سازد (آرنت ۱۳۹۹: ۹۵). درحقیقت، نظام‌های تمامیت‌خواه اساساً در چنین جوامعی قابل شکل‌گیری هستند. جوامعی که قدرت هرگونه عمل سیاسی مستقل، اندیشیدن، و

داوری کردن ندارند، به‌شدت به انسان‌هایی جداافتاده از یک‌دیگر تبدیل شده‌اند و در جست‌وجوی هویتی هستند که عموماً از طریق نوعی عوام‌گرایی (پوپولیسم) توسط رهبران سیاسی فرصت‌طلب شکل می‌گیرند. این گرایش عوام را به‌خود جذب می‌کند و به آن‌ها خصلت بالای بسیج‌گری در سیاست می‌بخشد. رهبران سیاسی یادشده برای تداوم‌بخشیدن به سیاست عوامانه به‌شدت با آزادی مطبوعات، وجود گروه‌های مدنی و مستقل از دولت، و به‌طور کلی با هر امری مخالفت می‌ورزند که به‌نوعی با سیاست‌های کلی دولت در تضاد باشد. جورج اورول (George Orwell 1903-1950) در مقاله معروفی توضیح می‌دهد که چگونه این روند به نوعی رابطه دوسویه میان زبان و سیاست منجر می‌شود؛ رابطه‌ای که او در برخی آثار معروف خود نیز آن را نشان می‌دهد.

۵,۲ نژادپرستی

آرنت توضیح می‌دهد که نژادپرستی مفهومی قدیمی‌تر از آن است که متعلق به نازیسم باشد، اگرچه در آن دوران به اوج خود رسیده است. نژاد و تأکید بر آن ابداع نازی‌ها نبود، اما به‌شدت مورد استفاده آن‌ها قرار گرفت (آرنت ۱۳۹۹: ۹۸). درحقیقت، از آن‌جاکه اروپایی‌ها در معنای کهن آن ملت نبودند^۱ و حافظه جمعی مشترکی نداشتند، باید بر مبنای عنصری هم‌چون خون سامان می‌یافتند. نکته دیگر در برجسته‌شدن مفاهیم نژادی مواجهه ناگهانی اروپایی‌ها با مردمانی بود که تا به حال نظیر آن‌ها را مشاهده نکرده بودند. مردمان مناطق مستعمره هم از نظر رنگ پوست و آداب زندگی و هم از نظر اجتماعی در جهان پیشامدرن باقی مانده بودند و همین امر به‌نوعی حس برتری در میان اروپاییان را، در مقایسه با مردمان استثمارشده، می‌افزود.

۶,۲ اهمیت دیوان‌سالاری

کارمندان، چنان‌که گفتیم، به مستعمره‌ها چونان مأمونی می‌نگریستند که می‌توانستند ضعیف و فساد خود را در آن‌جا مخفی کنند. تجربه برپاسازی یک نظام اداری و بوروکراتیک به آن‌ها آموخت که چگونه می‌توان به سرکوبی قاعده‌مند و دارای سلسله‌مراتب دست زد. به همین دلیل است که عموماً در بوروکراسی‌ها اداره امور جای مفهوم دولت، حکم حکومتی جای مفهوم قانون، و اختیاری بی‌نام جای تصمیم حقوقی را می‌گیرد (آرنت ۱۳۹۹: ۱۶۵).

آرنت و دغدغه‌های انسانی او در دوران جدید ... (سیدعلی محمودی و سیدنوید کلهرودی) ۲۸۵

بنابراین، دستاورد استعمار دو پدیده نژادشیفنگی و دیوان‌سالاری بود که بعدها پایه‌های اولیه کشتارهای دسته‌جمعی را توسط نازی‌ها بنا نهاد. از نظر اروپایی‌ها، مردمان مستعمره‌ها اساساً انسان‌هایی بی‌جا و بی‌دنیا به حساب می‌آمدند؛ انسان‌هایی که در جامعه نبودند و تنها دور هم زندگی می‌کردند (همان: ۱۶۷).

۷,۲ ریشه‌های دشمنی با یهودیان

در این جا نیز، آرنت به ما نشان می‌دهد که، برخلاف تصور رایج، یهودی‌ستیزی نیز ریشه در حکومت نازی‌ها نداشت یا می‌توان گفت حداقل آن‌ها شروع‌کننده آن نبودند. اگرچه برای نازی‌ها این ستیز یک ایدئولوژی و ابزار سیاسی بود، در تجربه مستعمره‌نشین‌ها و مقابله آن‌ها با قبایلی هم‌چون بوئرها این ستیز یک تجربه تاریخی و نه سیاسی بود. بعدها، نازی‌ها با الهام از استعمارکنندگانی که پیش‌نهادهایی هم‌چون کشتار کامل نژادهای پست را داده بودند، در عمل دست به کاری زدند که در قرون گذشته تنها در حد یک ایده خیال‌پردازانه باقی مانده بود. از نظر آرنت، آنچه در آلمان نازی و روسیه استالینی رخ داد نوع جدیدی از نظام‌های سیاسی است که زاینده مدرنیته‌اند و قبل از آن اساساً وجود خارجی نداشته‌اند. در این نظام‌ها افراد به‌صرف مثلاً یهودی‌بودن، معلول‌بودن، دورگه‌بودن، و... از جامعه طرد می‌شدند، موردشناسایی، و شکنجه قرار می‌گرفتند و یهودیان در اولویت این موارد بودند. شیوه این قتل‌ها، میزان آن‌ها، و اعمال و آزمایش‌هایی که بر روی این افراد توسط نازی‌ها انجام می‌گرفت بی‌سابقه بود. البته، برخی از فیلسوفان سیاسی هم‌چون آیزایا برلین (Isaiah Berlin 1909-1997) نظر آرنت در مورد روسیه استالینی را نادرست می‌دانند (جهانبگلو: ۱۳۷۱: ۱۰۷-۱۱۱).

۸,۲ ذره‌ای‌سازی جوامع

از دیدگاه آرنت، بی‌تفاوت‌ساختن و جداکردن انسان‌ها از یک‌دیگر دو ویژگی امپریالیسم است (آرنت ۱۳۹۹: ۲۰۶). این خصوصیات که بعدها مبنای نظام‌های توتالیتیر نیز قرار گرفتند، در عمل انسان‌ها را در روند ذره‌ای‌سازی (atomization) به‌حد اشیا و ابزار فرومی‌کاستند. در این معنا، انسان‌ها دیگر عرصه‌ای عمومی نداشتند و تنها از دستورها اطاعت می‌کردند. این توده‌ها به مجموعه‌ای از عوامل تبلیغاتی و تسکین‌دهنده نیازمند بودند

و، به تعبیر آرنت، نوعی شبه‌الهیات، شبه‌علم، و دیدگاه‌های قومی چنین نیازی را برطرف می‌ساخت (همان: ۲۵۵). یکی از نکات مهم در شکل‌گیری جوامع توده‌ای پشت‌پازدن به مفهوم سنت است. سنت امری نیست که ناگهانی شکل گرفته باشد و ناگهانی نیز از بین برود. سنت‌ها تداوم‌بخش مفاهیمی هستند که به دلایلی مدت‌های مدید جوامع بشری را همراهی می‌کنند. به‌طور مثال، نهادی مانند خانواده و سنن موجود در آن امری کهن‌اند که نمی‌تواند به‌طور ناگهانی دچار تحولات اساسی شود. به‌زعم آرنت، چنان‌که در دیگر آثارش هم‌چون وضع بشری نیز مشاهده می‌شود، مدرنیته نوعی گسست از سنت‌ها نیز بود و این اتفاق انسان‌های عصر مدرن را، به‌خصوص در دوران پیش و پس از دو جنگ جهانی، با نوعی بی‌معنایی روبه‌رو کرد. جالب‌توجه است که در جریان شکل‌گیری و قدرت‌یابی آدولف هیتلر تنها چند حزب و گروه در آلمان به او نپیوستند که از جمله آن‌ها می‌توان به احزاب محافظه‌کار و دست‌راستی و گروه‌های مذهبی اشاره کرد؛ یعنی دقیقاً گروه‌هایی که از نوعی سنت پایدار و محافظه‌کارانه برخوردار بودند.

۹,۲ تحول معنای تابعیت

از آن‌جاکه دولت‌های تمامیت‌گرا نمی‌توانستند دولت - ملت‌ها را تحمل کنند، به تقویت پدیده‌ها و رخدادهایی مانند بی‌تابعیتی (statelessness) می‌پرداختند. سلب تابعیت امر جدیدی نبود، اما به‌شکل سازمان‌یافته توسط نازی‌ها انجام می‌شد و قربانیان اصلی آن مردمان اروپای شرقی و یهودیان بودند. این بار نیز با یکی از وجوه مدرن نظام‌های تمامیت‌گرا که بی‌سابقه بود روبه‌رو می‌شویم. این‌که مردمانی فاقد میهن باشند امری جدید نبود، اما این‌که اساساً تعدادی از انسان‌ها نتوانند میهنی پیدا کنند امری نو تلقی می‌شد (آرنت ۱۳۹۹: ۳۵۷). مفهوم پناهنده‌شدن نیز دیگر معنا نداشت، چراکه پناهندگان معمولاً در فرار از مجازات جرم یا گناهی پناهنده می‌شوند، اما از نگاه تمامیت‌گرایانه یهودی‌بودن فی‌نفسه و بالذات جرم تلقی می‌شد، بی‌آن‌که فرد بی‌تابعیت در عمل و در جهان واقع گناهی کرده باشد. آرنت این پدیده را بی‌حقوق‌شدگی^۲ مطلق می‌نامید. این بی‌حقوق‌شدگی مطلق عموماً همراه با این نکته بود که انسان مورد محاکمه نازی‌ها (یهودیان، عقب‌ماندگان ذهنی، سیاه‌پوستان، و...) در عمل و به‌طور مشخص جرمی مرتکب نشده بودند. به‌طور مثال، اکثر این افراد مدت‌های مدید در زندان نازی‌ها به انجام انواع و اقسام کارهای سخت مجبور می‌شدند یا بدون هیچ دلیل و جرم مشخصی به قتل می‌رسیدند، چراکه صرفاً یهودی بودند.

این اتفاق، چنان‌که آرنت توضیح می‌دهد، ما را با سوبیه‌های جدیدی از یک نظام سیاسی جدید روبه‌رو می‌سازد. درحقیقت، در نظام‌های تمامیت‌خواه کارهایی صورت می‌گیرند که پیش‌از آن قابل‌تصور نبودند و مستبدترین نظام‌ها نیز دست به آن نمی‌زدند.

۳. نقد شکلی رساله

چنان‌که در مقدمه مقاله ذکر شد، *امپریالیسم* یکی از سه کتابی است که هانا آرنت با عنوان مشترک *عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر* نوشته است. به‌علت حجیم‌بودن نسخه اصلی کتاب، مترجم فارسی زبان، همانند چاپ‌های کتاب به زبان‌های دیگر، آن را به سه کتاب مجزا^۳ تقسیم کرده است که به ترتیب *یهودی‌ستیزی*، *امپریالیسم*، و *توتالیتریسیم* نام دارند. البته، مطالب هر سه کتاب در یک ساختار و در امتداد هم نگاشته شده‌اند.

یکی از مشکلات تقسیم‌بندی کتاب به سه جلد است، زیرا مخاطب فارسی‌زبان را در این‌که آیا با یک اثر سه‌جلدی مواجه است یا سه کتاب مستقل دچار ابهام می‌کند. بهتر بود، علاوه بر درشت چاپ‌شدن عنوان کلی کتاب یعنی *عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر*، هرکدام از این سه جلد نیز با شماره‌گذاری و به‌ترتیب مشخص می‌شدند. در برخی از صفحات کتاب (از جمله، بنگرید به آرنت ۱۳۹۹: ۱۴۱، ۲۵۹) اغلاط تایپی و املائی به چشم می‌خورد.

متن ترجمه نشان می‌دهد که مهدی تدینی، مترجم کتاب، افزون‌بر تسلط به زبان آلمانی، به زبان فارسی نیز تسلط چشم‌گیری دارد. بهره‌گیری او از واژگان و اصطلاحات فارسی به مترجم کمک کرده است تا در انتقال متن آرنت، که گاه با پیچیدگی‌های زبانی و معنایی همراه است، ترجمه دچار کاستی، ابهام، و ناهمواری نشود. افزون‌بر این‌ها، مترجم در موارد لازم به ترجمه انگلیسی متن نیز رجوع کرده تا در مواردی که «فهم معنا‌قدری دشوار و مفهوم برای خواننده فارسی‌گنگ از کار درآمده» (همان: ۱۵) از نسخه انگلیسی متن کمک بگیرد و ترجمه آن‌ها را در پانویس به متن بیفزاید. نکته دیگر آن است که ترجمه تدینی از مغلق‌نویسی، فضل‌فروشی، و پیچیده‌سازی (نشانه‌های نثر متکلف و نیز ناتوانی در تسلط به ظرفیت‌های زبان غنی فارسی) بری و آزاد است. متن خوش‌خوان است و مطالب از طریق نثری که گاه به‌ضرورت شکل غیررسمی به‌خود می‌گیرد و به زبان داستان نزدیک می‌شود، به ذهن خواننده انتقال می‌یابند. در کتاب، مواردی از رعایت‌نکردن دستورخط زبان فارسی مشاهده نشد. انتخاب کاغذ بالک برای چاپ کتاب نیز مناسب

است، چراکه استفاده از این نوع کاغذ، باتوجه به تعدد صفحات کتاب، می‌تواند مخاطب را راحت‌تر با مطالعه کتاب همراه سازد.

۴. نقد محتوایی رساله

ارزیابی محتوایی امپریالیسم با عنوان‌های روش، انسان، و امپریالیسم به‌قراری است که در ادامه آمده است.

۱،۴ روش

۱،۱،۴

آرنت پدیده امپریالیسم را در بستری تاریخی می‌کاود که تمرکز آن بر سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی است. به‌سخن دیگر، امپریالیسم در این اثر «متن» (text) به‌شمار می‌رود که تاریخ «زمینه» (context) آن است. می‌دانیم که خوانش متن‌ها برپایه زمینه یکی از روش‌های هرمنوتیک است که خواننده را در فهم متن یاری می‌کند. او با رجوع به پیشینه تاریخی رخدادهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی دوران جدید را با رجوع به ریشه‌ها در گذشته‌ها جست‌وجو می‌کند و با اتصال به دوران کهن خواننده را به سرچشمه‌های پدیده‌ها و تحولات می‌برد (محمودی ۱۳۹۵: ۲۳-۲۸؛ King 1988: 290-299). چیرگی رویکرد تاریخی در کتاب آرنت را در قامت یک پژوهش‌گر ریزبین و ژرف‌اندیش تاریخ سیاسی و روابط بین‌الملل نمایان می‌سازد. او با آگاهی چنین روشی را برگزیده است، زیرا درک روی دادهای هر دوره تاریخی، بدون واکاوی پیشینه آن، ممکن است با برداشت‌های نادرست و غیرواقعی همراه شود.

۲،۱،۴

قربت و همسایگی مفهوم‌ها در پیوند با پدیده‌ها نکته‌ای است که در این اثر از دیده آرنت دور نمانده است. او امپریالیسم را در کنار مفهوم‌های نازیسم، فاشیسم، و توتالیتاریسم موردتحلیل و بررسی قرار داده است، زیرا، به‌باور او، مفهوم‌های ذکرشده با مفهوم امپریالیسم ارتباط تنگاتنگ دارند. ازاین‌رو، آرنت با استفاده از پیوند میان مفهوم‌ها خواننده را از درکی همه‌جانبه از امپریالیسم برخوردار می‌سازد. آرنت، از این ره‌گذر، با درک زمان و

آرنت و دغدغه‌های انسانی او در دوران جدید ... (سیدعلی محمودی و سیدنوید کلهرودی) ۲۸۹

مکان، شبکه معنایی گسترده‌ای را برمی‌سازد که در اتصال و انطباق با واقعیت خواننده را به درکی منطقی و روشن از رخدادها می‌رساند.

۳,۱,۴

درست است که روش آرنت در این اثر از منظر پژوهشی تاریخ‌محور است، نه خود او و نه آنان که او را می‌شناسند فراموش نمی‌کنند که نویسنده، در مقام یک فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی، در کار ریشه‌یابی و واریسی پدیده امپریالیسم است. بن‌مایه‌ها و پشتوانه‌های فلسفی به آرنت کمک می‌کند تا پدیده امپریالیسم را از دیدگاه فیلسوفی انسان‌شناس موردسنجش قرار دهد که همواره دغدغه انسان و زیست انسانی را در منظومه فکری خود داشته است. از این‌روست که او در کتاب ارجاعاتی معنادار و روشن‌گر را به کثیری از فیلسوفان می‌دهد که از میان آنان می‌توان از هربرت اسپنسر، باروخ اسپینوزا، افلاطون، ادموند برگ، ژان ژاک روسو، جان لاک، ژوا لوکزامبورگ، کارل مارکس، شارل دو مونتسکیو، فردریش نیچه، توماس هابز، یوهان گوتفرد هردر، گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، و ولتر نام برد. بنابراین، کار آرنت آشکارا از تاریخ‌نگاری و تاریخ‌پژوهی فراتر می‌رود و در جای‌جای کتاب به انسان از منظر اخلاقی، حقوقی، زیست‌بوم آبرومند انسانی، و موانع گوناگون در برابر آن‌ها و جایگاه شکننده انسان در جامعه‌های بشری متمرکز می‌شود.

۲,۴ جایگاه انسان

۱,۲,۴

اغراق نیست اگر گرانیگاه اصلی و کلیدواژه این اثر آرنت را «انسان» بنامیم، همان‌گونه که محور اصلی دل‌مشغولی‌ها و نگرانی‌های آرنت در دیگر آثارش همانا انسان و وضع بشری بوده است. این حساسیت انسان‌محور، در نگاه آرنت، به مردمان به‌ویژه در اروپای بین دو جنگ جهانی برآیند تجربه‌های متراکم او از وضعیت انسان‌ها در ارتباطی تنگاتنگ و مستقیم است. او شاهد دردها و رنج‌های انسان‌های جنگ‌زده، گرسنه، بی‌خانمان، آواره، و محروم در تجربه‌های زیسته خود بوده است. آرنت بدین‌سان نظر و تَفَلُّسُف را به عمل و تجسم پیوند می‌زند. درست است که نوع فیلسوفان در تأملات فلسفی خویش تقلاها کرده، رنج‌ها برده، بی‌خوابی‌ها کشیده، آوارگی‌ها دیده، و در عرق‌ریزان روح به جست‌وجوی حقیقت در

تکاپو بوده‌اند، اما آرنت این همه راه که در ساحت نظر رخ می‌دهد، با حضور پرسش‌گر، دلواپس، و دردمند خویش در میدان‌ها، کوچه‌ها، و خیابان‌ها در آمیزش با بی‌پناهان و درماندگان و حتی در دادگاه آیشمن (آرنت ۱۳۹۸) در عمل تجربه کرده است.

۲,۲,۴

اندیشیدن در درک و ارزیابی نسبت میان انسان و ساختارها، به‌ویژه دولت و دیوان‌سالاری، گواهی روشن بر رویکرد انسان‌محور آرنت در امپریالیسم است. این نگرش متأملانه آرنت ما را به یاد ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) در *قرارداد اجتماعی* می‌اندازد که دل‌نگران به‌زنجیر کشیده شدن انسان به دست تمدن جدید بود (روسو ۱۳۴۷: ۳۶) و حتی پس‌پشت سازوکارهای دموکراتیک همانند انتخابات آزاد و قانونی را می‌دید که طی آن شهروندان رأی خود را به صندوق‌ها می‌ریزند، به خانه خود می‌روند، و پس از انتخابات مهار اداره جامعه به دست کسانی می‌افتد که ممکن است تجسم اراده جمعی مردم نباشند (همان: ۸۰، ۱۴۹-۱۵۱). البته آرنت، با وجود دلواپسی در مورد شکل‌گیری اراده جمعی در نظام نمایندگی در این زمینه، حکومت عوام را از اساس رد می‌کند. او در رساله *انقلاب بدون پرده‌پوشی* می‌نویسد: «تردید ندارم که راه سیاست هرگز راه زندگی عوام نبوده است و نخواهد بود. سیاست، مطابق تعریف، نه تنها به عوام بلکه به معنای دقیق کلمه به جمیع شهروندان مربوط می‌شود» (آرنت ۱۳۶۱: ۳۹۱). افزون‌بر روسو، می‌توان از «قفس آهنین» ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) یاد کرد که تمثیلی معنادار از نگرانی در افتادن انسان دوران مدرن در ساختارهای سیمانی مناسبات قدرت و سازوکارهای کنترل‌کننده دیوان‌سالاری نوین است (پولادی ۱۳۸۶: ۵۷). وبر، در *اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری*، با این عبارت از مفهوم قفس آهنین پرده‌برداری می‌کند: «... غمِ نغمِ دنیوی بایستی فقط "مثل ردای سبکی که هر لحظه بتوان به‌دور انداخت" بر شانه اهل تقوا قرار داشته باشد، اما سرنوشت چنین خواست که ردای سبکی به قفسی آهنین مبدل شود» (وبر ۱۳۹۵: ۱۹۰). وبر در ایضاح این تمثیل از نیروی مقاومت‌ناپذیر برآمده از «شرایط فنی و اقتصادی تولید ماشینی» سخن می‌گوید که عطش مصرف‌سیری‌ناپذیر «تا آخرین تَن زغال‌سنگ» را دارد (همان). از دیدگاه وبر، سلطه دیوان‌سالاری ساختاری از سلطه است که هیچ‌گاه نمی‌توان سلطه‌گران را در آن شناسایی کرد، زیرا هیچ‌کس بر آن کنترلی ندارد (بوشه ۱۳۹۵: ۵۱۸). آرنت در *امپریالیسم دولت و دیوان‌سالاری* را یکی از ویژگی‌های بارز توتالیتاریسم می‌داند که به‌جای آن‌که زیست

انسانی را تسهیل کنند، می‌توانند زندانی از محدودیت‌ها و محرومیت‌ها برای بشریت بسازند. او این وضع ضد بشری را در پدیده‌های نژادپرستی، جامعه‌ذره‌ای، تزریق بی‌تفاوتی، و ترفند جداسازی میان انسان‌ها می‌بیند. او، به‌ویژه در رسالهٔ *توتالیتراریسم*، پناه‌بردن فرد عامی به زندگی شخصی را آغاز شکل‌گیری ذره‌ای می‌داند و می‌نویسد: «فرد عامی همان بورژوازی است که از طبقه‌اش جدا شده و فرد ذره‌ای شده‌ای است که فروریختگی طبقهٔ بورژوازی پدیدش آورده است» (آرنت ۱۳۶۶: ۶۴-۶۵، ۹۳). به‌باور او، دیوان‌سالاری و دولت به دو ویژگی امپریالیسم می‌انجامد که سنگ بنای توتالیتراریسم است: یکی شیء‌وارگی انسان که به انقیاد می‌انجامد؛ دو دیگر، اطاعت قیّم‌پذیرندهٔ انسان‌ها از رهبران سیاسی. آرنت، چنان‌که گذشت، در *امپریالیسم*، مفهوم «بی‌حقوقی» را مطرح می‌کند تا به‌باور ما نشان دهد که رفتار دولت‌های تمامیت‌گرا با انسان‌ها در «نقض حقوق بشر» خلاصه نمی‌شود، بلکه در پی انکار حق یا بی‌حق کردن مردمان است؛ یعنی انسان‌هایی که حقوق بشر با انسان‌بودن آنان عجین و هم‌راه است و جزء لاینفک موجودیت آنان به‌مثابهٔ نوع بشر است. آرنت وضعیت یهودیان طی جنگ جهانی دوم را در این‌باره بازتاب می‌دهد که نازی‌ها چنین نبودند که در کار نقض حقوق یا نادیده‌گرفتن حقوق آنان باشند، بلکه اولاً و بالذات حق انتخاب دین از سوی آنان را نمی‌پذیرفتند و آن را جرم تلقی می‌کردند! حقوق بشر را مترادف «جرم» دانستن از پدیده‌های شگفت‌آور و طاقت‌سوز در دوران طغیان بهیمیت طی جنگ جهانی دوم است. وارد آوردن این اتهام‌های میان‌تهی و بی‌بنیان به حقوق بشر در روزگار ما نیز به شکل‌هایی دیگر ادامه دارد.

۵. ویژگی‌های امپریالیسم

نگرش آرنت دربارهٔ امپریالیسم با تمرکز در کارکردهای دولت توتالیتر هم‌راه است. پیش از پرداختن به ویژگی‌های امپریالیسم، به مقایسهٔ توتالیتراریسم و دولت استبدادی توسط آرنت اشاره می‌کنیم، زیرا نقش توتالیتراریسم را به‌مثابهٔ بن‌مایهٔ امپریالیسم بهتر آشکار می‌سازد. در نگاه آرنت، دولت توتالیتر خودکامه و غیرقانونی نیست، بلکه دولتی برپایهٔ نوعی قانون است. درمقابل، نظام استبدادی دولت بی‌قانونی است که خودسرانه حکومت می‌کند، اما خصوصیت بارز توتالیتراریسم این است که هیچ جایگاهی برای ارادهٔ انسان قائل نیست و درصدد الغای آزادی است (بشیریه ۱۳۸۰: ۱۳۵-۱۳۶). راجر بوشه (Roger Boesche 1948-2017) نیز در تفسیر نظرگاه آرنت در نظریه‌های جباری آورده است: «دهشت ایدئولوژیک

تمامیت‌گرایی، برخلاف خشونت جباریت عادی، پایان ندارد، زیرا باید همیشه دشمنان تازه‌ای برای تصفیه وجود داشته باشند تا جنبش تمامت‌خواه به صورت یک جنبش باقی بماند» (بوشه ۱۳۹۵: ۶۳۰). اکنون به ویژگی‌های امپریالیسم می‌پردازیم.

۱,۵ تقابل دولت - ملت و امپریالیسم

پدیده دولت - ملت نمی‌توانست برای تمامیت‌گرایان قابل‌پذیرش و تحمل باشد. می‌توان از دو دیدگاه فردی و ساختاری به این موضوع پرداخت. از دیدگاه فردی، ازسویی پدیده دولت - ملت بستر شکل‌گیری مفهوم شهروندی و حقوق مردم و ازسوی دیگر، موجب هم‌بستگی میان مردم بود. آرنت در *امپریالیسم ژرفای مفهوم دولت - ملت* را این‌گونه به ما نشان می‌دهد:

دولت - ملت در صورتی می‌تواند وجود داشته باشد که همه شهروندانش در برابر قانون برابر باشند و هیچ دولتی نمی‌تواند پابرجا بماند، وقتی بخشی از شهروندان بیرون از دایره همه قوانین رانده و در عمل از هر حق و پناهی محروم شوند (آرنت ۱۳۹۹: ۳۵۱).

پیداست که زیر چتر دولت - ملت برابری در مقابل قانون معنا می‌یابد و دولت قانون‌محور زمینه‌ساز دستیابی مردم به حقوق خویش در مقام شهروندی است. از دیدگاه ساختاری، پدیده دولت - ملت می‌توانست در برابر استعمارگری تمامیت‌گرایان مانع ایجاد کند، زیرا مردم را در برابر دولت امپریالیستی قرار می‌داد. آرنت در تبیین چنین نگرشی دو نمونه تاریخی ذکر می‌کند که موجه به نظر می‌رسند. در نگاه او، در انگلستان ساختار دولت ملی از میان نرفت، زیرا توتالیتریسم در این کشور پدید نیامد. در برابر، در آلمان و روسیه، با پدید آمدن گرایش‌های امپریالیستی، ساختار دولت ملی و ناسیونالیسم دچار آسیب شدند (بشیریه ۱۳۸۰: ۱۴۲). در تحلیل نگرش آرنت در مورد تقابل دولت - ملت و امپریالیسم از دو منظر فردی و ساختاری می‌توان گفت که آرنت آشکارا اولویت را به انسان می‌دهد و راه میانه را بر نمی‌گزیند، چراکه در انسان‌شناسی او همواره تقدم با انسان به‌عنوان انسان و هم به‌عنوان شهروند جامعه سیاسی است.

۲,۵ تفکیک میان ناسیونالیسم و امپریالیسم

تمایز دو مفهوم ناسیونالیسم و امپریالیسم در اندیشه آرنت از آن‌رو اهمیت دارد که از استفاده ابزاری امپریالیست‌ها از ناسیونالیسم پرده برمی‌دارد. نقش ویران‌گر امپریالیسم فقط به

توسعه‌طلبی و قدرت‌محوری خلاصه نمی‌شود، بلکه زمینه‌ساز برآمدن خودکامگی و اعمال سیاست فشار و سرکوب است. در این زمینه، می‌توان به دیدگاه بوشه اشاره کرد که با اذعان به این باور که «[امپریالیسم] کل جهان را تخریب می‌کند» می‌نویسد: «نیروهای پلیس و ارتش که در خارج از کشور آن‌همه مفید بودند، سرانجام علیه شهروندان در میهن به خشونت متوسل شدند؛ مأموران مخفی از حراست از امپراتوری ماورای بحار به جاسوسی از هم‌وطنان خود روی آورند» (بوشه ۱۳۹۵: ۵۹۶). آرنت در *امپریالیسم* می‌کوشد ناسیونالیسم را از بند امپریالیسم نجات دهد تا ناسیونالیسم مبرا از نژادپرستی، نابرابری، تعصب، فرقه‌گرایی، و جزم‌اندیشی بتواند هویت ملی را شکل دهد و مردم را حول محور میهن‌دوستی با یک‌دیگر متحد سازد. نگرش آرنت به ناسیونالیسم در این اثر از دقت نظر و ژرف‌اندیشی وی حکایت می‌کند.

۳،۵ ویران‌گری‌های نژادپرستی

آرنت در *امپریالیسم* خاستگاه مفهوم نژاد را در آغاز سده هجدهم می‌یابد. به نظر او، این مفهوم در سده نوزدهم کم‌وبیش در تمام کشورهای اروپایی در چهارچوب دولت-ملت‌ها سازمان‌دهی می‌شود و در سرآغاز سده بیستم «به ایدئولوژی هر نوع سیاست امپریالیستی بدل می‌شود» و با «سماجتی بنیادین» جامعه واقعیت به‌بر می‌کند (آرنت ۱۳۹۹: ۹۸). در همین اثر، ویژگی‌های نژادپرستی را از این قرار استخراج و صورت‌بندی کرده‌ایم: نخست این‌که نژادپرستی جنگ‌افزار سیاسی امپریالیسم بود. دوم این‌که این مفهوم با ناسیونالیسم در تضاد می‌افتد و نه فقط ناسیونالیسم، بلکه شکل‌های گوناگون میهن‌پرستی را تخریب می‌کند. سوم این‌که نظریه نژادی به‌طور هم‌زمان در هنگامه‌ای پدیدار شد که ملت‌های اروپا در قالب دولت-ملت‌ها خود را سازمان‌دهی می‌کردند. این نظریه از آغاز با درنوردیدن محدودیت‌های جغرافیایی، زبانی، و رسم‌های معهود به انکار اهمیت وجود سیاست ملی می‌پرداخت. چهارم این‌که نظریه‌پردازان نژادپرستی به انکار اصل برابری و هم‌بستگی ملت‌ها، که با ایده بشریت تضمین شده بود، پرداختند و بدین‌سان به تعبیر آرنت «به قلب دولت-ملت‌ها و ناسیونالیسم شلیک کردند» (همان: ۱۰۲-۱۰۳). پنجم این‌که نژادپرستی در پیوند با نظریه تکامل به‌مثابه پدیده‌ای خطرناک درمی‌آمد، زیرا وراثت می‌توانست با قابلیت، که برای بورژوازی سده نوزدهم مفهومی به‌غایت بنیادین بود، عجین شود (همان: ۱۴۵). آرنت در نهایت، با وجود جدی‌گرفتن پدیده نژادپرستی به‌علت تأثیرات ویران‌گری که برجای

گذاشت، آن را به‌مثابه موضوعی در مطالعات اندیشه فاقد هرگونه اهمیت فکری می‌داند (همان: ۱۵۳). بر این اساس، نژادپرستی پدیده‌ای همانند سلاحی ویران‌گر در دست امپریالیسم، در تضاد با ناسیونالیسم، نافی پدیده دولت-ملت و سیاست ملی، منکر اصل برابری و هم‌بستگی ملت‌ها، و درآویخته به نظریه تکامل با به‌خدمت‌گرفتن علم تجربی در جهت ستیز با ناسیونالیسم و منافع ملت‌هاست.

به نظر ما، ابعاد پنج‌گانه نژادپرستی سنگ‌بنای تبعیض و زیرپانهادن حقوق بنیادین نوع بشر بود که به‌طور خاص در یهودی‌ستیزی و بی‌تابیتی چهره‌کریه خود را، به‌ویژه طی جنگ جهانی دوم، نشان داد. دولت نازی‌های آلمان با سلب هویت انسانی، شهروندی، سرزمینی، و ملی یهودیان را از هستی ساقط کرد، آنان را از میدان تجارت بیرون راند، و در قربانگاه‌های نسل‌کشی با هدف امحای آنان مرتکب جنایت علیه بشریت شد.

برپایه پدیده نژادپرستی بود که تمامیت‌گرایان، از ره‌گذر امپریالیسم، بی‌تابیتی را تقویت کردند تا بتوانند از زیر بار تعهدات حقوقی به شهروندان شانه خالی کنند. این بی‌تابیتی در دولت نازی‌ها شکل سازمان‌یافته به‌خود گرفت و مردمان اروپای شرقی و یهودیان را در دام آوارگی و محو هویت سرزمینی گرفتار کرد. در این رابطه، آرنست در *امپریالیسم موضوع نادیده‌گرفتن راه‌حل هیتلری* را در مسئله یهود به‌درستی نکوهش می‌کند و آن را به نقد جدی می‌کشد. او می‌نویسد: «[راه‌حل هیتلری] ابتدا یهودیان آلمان را در وضعیت اقلیتی مردود قرار داد، سپس به‌عنوان بی‌تابیت از مرزها بیرون راند، و در نهایت همه‌جا دوباره بادقت جمع‌آوری و به اردوگاه‌های مرگ منتقل کرد» (همان: ۲۵؛ بوشه ۱۳۹۵: ۶۵۴). در یک کلام، دو هم‌زاد یهودی‌ستیزی و بی‌تابیتی از بستر مرگ‌بار نژادپرستی سر برآورد.

۴,۵ پی‌آمدهای توسعه

ارزیابی آرنست درباره همه‌گیرشدن اصل توسعه در کشورها و پی‌آمدهای آن با نگاهی انتقادی همراه است. او می‌اندیشد که با جهت‌گیری کشورها به‌سوی تجارت بین‌الملل که مردمان را به فراسوی مرزهای ملی خویش سوق داد و نیز پیدایش این طرز فکر که مرزها مانع توسعه‌اند، لاجرم سرمایه‌داری و بورژوازی وارد میدان سیاست شد. در نتیجه، هویت سیاست خارجی دولت‌ها در سمت‌وسوی توسعه مطلوب امپریالیست‌ها قرار گرفت و بازیگران سنتی اقتصاد به‌حاشیه رانده شدند و بدین‌سان تأمین‌کنندگان مالی استعمارگر جای آنان را گرفتند (آرنست ۱۳۹۹: ۲۵). در برابر دیدگاه به‌شدت انتقادی آرنست در این زمینه،

آرنت و دغدغه‌های انسانی او در دوران جدید ... (سیدعلی محمودی و سیدنوید کلهرودی) ۲۹۵

نگرش آمارتیا سن (Amartya Sen -1933) با پرسش‌های متأملانه‌امروزیین هم‌راه است. او برای نمونه می‌پرسد:

آیا ترتیب جهانی عادلانه‌تری وجود دارد که سامانه روابط اقتصادی و اجتماعی جهانی را یک‌سره برهم بزنند؟ آیا بهره‌ای را که گروه‌های مختلف از روابط اقتصادی و اجتماعی جهانی شدن نصیبشان می‌شود می‌توان تغییر داد، بی‌آن‌که فرسایش و تخریبی در منافع اقتصاد بازار جهانی پدید آید؟ (سن ۱۳۹۵: ۲۵۳).

سن در ادامه به انتقاد از درگیر شدن قدرت‌های جهانی در تجارت اسلحه (که با امپریالیسم پیوند دارد) می‌پردازد که طی سال‌های اخیر تقریباً ۸۵ درصد سلاح فروخته‌شده را توسط هشت کشور بزرگ نشان می‌دهد (همان).

نگرش انتقادی آرنت در ارتباط با عوارض جانبی فرایند توسعه در کشورها با ایفای نقش محوری امپریالیسم قابل تأمل است. تحلیل و ارزیابی این پی‌آمدهای منفی توسعه ممکن است از روی عمد یا به علت مواجهه با توسعه، به مثابه پدیده‌ای نوین در کشورها، باشد. بررسی این پی‌آمدها، افزون‌بر روشن‌گری، می‌تواند سیاست‌گذاران دولتی را در جهان در راه زدودن پی‌آمدهای منفی توسعه مانند موانع فهم شرایط اقلیمی و فرهنگی، مسئله آموزش و مهارت‌های کاربردی، و از همه مهم‌تر امکان سوءاستفاده برخی کشورهای توسعه‌یافته از روند پیشرفت کشورهای در حال توسعه آگاه کند و به چاره‌سازی وا دارد. در ارتباط با بحث توسعه، در امپریالیسم با انتقاد آرنت از چگونگی کمک‌های اقتصادی به کشورهای نیازمند روبه‌رو می‌شویم. به‌باور آرنت، این کمک‌ها حتی هنگامی که هدف‌های صرفاً انسان‌دوستانه را دنبال می‌کند، دارای ماهیت سیاسی است. او می‌افزاید که میلیاردها دلار به‌عنوان کمک به این کشورها سرازیر می‌شود، در حالی که زمام‌داران آن‌ها در فساد و ناکارآمدی غوطه‌ورند و این چیزی جز هدر دادن سرمایه‌ها نیست (آرنت ۱۳۹۹: ۲۳). به‌باور ما، آنچه آرنت بر آن تأکید می‌گذارد معضلی پیچیده است که در نیمه دوم سده بیستم حتی در دو دهه نخست سده بیست‌ویکم هم‌چنان از چالش‌های پیچیده نظام بین‌المللی و نهادهای جهانی، به‌ویژه سازمان ملل متحد، است. معضل این است که ازسویی مردم کشورهای زیر سلطه استبداد، که اغلب در بی‌قانونی و فساد به‌سر می‌برند، به‌شدت به کمک‌های گوناگون توسعه‌ای نیازمندند، اما ازسوی دیگر دولت‌های استبدادی معمولاً این کمک‌ها را به‌نام مردم دریافت می‌کنند و تمام یا بیش‌تر آن‌ها را به‌کام خود و پیرامونیان خود فرو می‌برند. به‌واقع، در این کشورها امکان ارائه کمک‌های مستقیم به مردم، دور از چشم طماع دولت‌ها، وجود

ندارد یا با مشکلات جدی همراه است. بنابراین، معضل کمک‌های انسان‌دوستانه اقتصادی به کشورهای نیازمند همچنان در زمانه ما از چالش‌های بزرگ به‌شمار می‌رود.

۶. نتیجه‌گیری

بر مبنای پژوهش ما، روش هانا آرنت در *امپریالیسم* بررسی مسائل نظری در سیاست به‌مثابه «متن» بر پایه «زمینه» است. او فهم متن را با ژرف‌کاوی‌های نظری در بستر تحولات تاریخی به‌دست می‌دهد و هم‌چون یک تاریخ‌پژوه با کندوکاو فراوان به گردآوری متن‌هایی می‌پردازد که ریشه‌های شکل‌گیری رخدادهای سیاسی را رقم می‌زنند. در همین زمینه، نکته مهم دیگر در آثار او تمایزگذاری دقیق در تعریف مفاهیم است. تقسیم‌بندی او از تفاوت میان قدرت و خشونت در این مورد قابل‌ذکر است. در کتاب *موردبررسی* نیز، برای نمونه در تمایز نهادن میان *امپریالیسم*، *ناسیونالیسم*، و *نژادپرستی* باریک‌بینی او دیده می‌شود. آرنت، در کار نظریه‌پردازی، به این ضرورت آگاهی یافت که در گام نخست وجوه تمایز میان تعاریف شماری از مفاهیم اساسی را که در پرده ابهام است به آفتاب بیفکنند تا، از این ره‌گذر، هم به ادبیات سیاسی وضوح و فربهی بخشد و هم به ژرفای دریافت‌های خود و انتقال دستاوردهای فکری‌اش در نظریه سیاسی بیفزاید.

دغدغه خاطر آرنت در مورد انسان و چگونگی زیست نوع بشر در درازنای تاریخ از اهمیت کار وی در سپهری جهان‌شمول حکایت می‌کند. آرنت رخدادهای دوران معاصر را بر محور جایگاه و وضعیت انسان از جنبه‌های شخصیتی، اخلاقی، و حقوقی می‌نگرد. نگاه آرنت به نسبت میان انسان به‌عنوان شهروند با ساختارهای دوران مدرن، مانند دولت و دیوان‌سالاری، در این اثر نشان می‌دهد که برای او بیش و پیش از مقوله تمدن این منزلت و کرامت انسان است که اهمیت دارد. به نظر او، ساختارهای سیاسی و دیوان‌سالاری‌ها در دوران مدرن به فضاهای بسته و مناسبات خردکننده‌ای تبدیل شده‌اند که انسان‌ها در زندان آن‌ها احساس رنج و نگون‌بختی می‌کنند.

در مورد پدیده *امپریالیسم*، مؤلفه‌های دولت - ملت از دیدگاه فردی و ساختاری، تفکیک *ناسیونالیسم* و *امپریالیسم*، و پی‌آمدهای توسعه‌یافته و در شناخت ماهیت این پدیده راه‌گشاست. به‌طور خاص، *نژادپرستی* به‌مثابه بن‌مایه دو پدیده *یهودی‌ستیزی* و *بی‌تابیتی*، به‌نظر نویسندگان مقاله، از نمونه‌های برجسته تأملات نظری آرنت معطوف به واقعیت‌های تاریخی در رابطه‌ای علت و معلولی است.

به نظر ما، کار آرنت در امپریالیسم با نگرش انتقادی و باریک‌بینی‌هایی همراه است که با سپری شدن سال‌ها هنوز درخور تأمل و بهره‌برداری است. رخدادهای تاریخی بازتاب‌یافته در کتاب از زمانه ما، به‌ویژه دو دهه آغازین سده بیست‌ویکم میلادی، دور است، اما آنچه علاوه بر شرح و تحلیل آرنت از رخدادهای تاریخی به این اثر حضور زمانی و مکانی می‌بخشد، مفهومی‌های بنیادین مندرج در آن است که در رأس آن‌ها انسان، حقوق بشر، مهاجرت، تابعیت، و وضعیت اقلیت‌ها در روزگار ما قرار دارند. افزون بر این‌ها، مکتب‌هایی همانند ناسیونالیسم افراطی، نژادپرستی، توتالیتاریسم، امپریالیسم، و فاشیسم هنوز زیست‌بوم ملت‌ها و قلمرو دولت‌ها را تحت تأثیرات گوناگون خود قرار می‌دهند؛ به‌ویژه که در صورت‌های متفاوت و پیچیده خودنمایی می‌کنند. نقد آرنت درخصوص کمک‌های اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای کم‌توسعه‌یافته، که به‌دلایل و علل ذکرشده در مقاله حاصل‌چندانی برای قرارگرفتن این کشورها در مسیر توسعه ندارد، قابل‌تأمل است. البته، آرنت درباره این موضوع وارد علت‌یابی چندوچون این سیاست ناکارآمد و ناکام نمی‌شود و راه‌حلی را در جهت فائق‌آمدن به این مشکل ارائه نمی‌دهد. ذکر این نکته لازم است که این موضوع از معضلات پیچیده بین‌المللی است و به‌رغم تلاش‌های سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای جهانی هنوز در روزگار ما راه برون‌رفتی برای آن پیدا نشده است. پژوهش آرنت در امپریالیسم، با آن‌که سال‌ها از انجام آن می‌گذرد، برای مطالعه و بهره‌گیری اندیشه‌وران، متخصصان علوم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و تاریخی کشورهای فرادست و فرودست روشن‌گر، آگاهی‌بخش، راه‌گشا، و سودمند است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ملت در اروپا امری جدید است. نظریه‌پردازان مختلفی به چگونگی شکل‌گیری ملت‌ها به‌عنوان یک برساخت یا یک جعل در قرون جدید پرداخته‌اند. به‌طور مثال، رویکرد بندیکت اندرسون در کتاب معروف خود با نام *جماعت‌های تصویری* از جمله این دیدگاه‌هاست، اما به‌طور کلی باید گفت با کم‌رنگ‌شدن اقتدار پاپ مردمان مناطق مختلف اروپا دیگر چندان کلیسای روم را به‌منزله زعیم ملت مسیح نمی‌پذیرفتند و به‌تدریج مردم مناطق مختلف برای خود مرز، قلمرو، و ملیتی را دست‌وپا کردند. از این رو، برخلاف تمدن‌های کهنی هم‌چون ایران در اروپا ملت امری جدید به‌شمار می‌آید (بنگرید به طباطبایی ۱۳۹۹).

۲. در نسخه آلمانی کتاب، آرنت از کلمه *rechtlosigkeit* و در نسخه انگلیسی از کلمه *rightlessness* استفاده کرده است. در حالت تحت‌اللفظی، ترجمه این کلمه بی‌حق/ بی‌حقی خواهد بود، اما

در طول مطالعه متن متوجه می‌شویم که با افرادی از نظر آرنست روبه‌رویم که حقوقی داشته‌اند و سپس بی‌حق می‌شوند. بنابراین، مترجم به درستی و با هوشمندی از واژه بی‌حقوق‌شدگی استفاده کرده است که به فارسی روان‌تر و به‌لحاظ محتوایی نیز صحیح‌تر است.

۳. این سه کتاب به ترتیب عبارت‌اند از:

آرنست، هانا (۱۳۹۸)، عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتیر؛ یهودی‌ستیزی، ترجمه مهدی تدینی، تهران: ثالث.

آرنست، هانا (۱۳۹۹)، عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتیر؛ امپریالیسم، ترجمه مهدی تدینی، تهران: ثالث.

آرنست، هانا (۱۴۰۰)، عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتیر؛ توتالیتاریسم، ترجمه مهدی تدینی، تهران: ثالث.

کتاب‌نامه

آرنست، هانا (۱۳۶۳)، انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
آرنست، هانا (۱۳۶۶)، توتالیتاریسم، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: جاویدان.
آرنست، هانا (۱۳۹۲)، میان گذشته و آینده، ترجمه سعید مقدم، تهران: دات.
آرنست، هانا (۱۳۹۴)، هانا آرنست؛ آخرین مصاحبه‌ها و دیگر گفت‌وگوها، ترجمه هوشنگ جیرانی، تهران: ققنوس.

آرنست، هانا (۱۳۹۸)، آیشمن در اورشلیم، ترجمه زهرا شمس، تهران: برج.
آرنست، هانا (۱۳۹۹)، امپریالیسم، ترجمه مهدی تدینی، تهران: ثالث.
اسپریگنز، توماس (۱۳۹۴)، فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگه.
بشپریه، حسین (۱۳۸۰)، لیبرالیسم و محافظه‌کاری؛ تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم، تهران: نی.
بوشه، راجر (۱۳۹۵)، نظریه‌های جباریت؛ از افلاتون تا آرنست، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: مروارید.

پولادی، کمال (۱۳۸۶)، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، قرن بیستم، تهران: مرکز.
جهانبگلو، رامین (۱۳۷۱)، در جست‌وجوی آزادی: مصاحبه‌های رامین جهانبگلو با آیزایا برلین، ترجمه خجسته‌کیا، تهران: گفتار.

رجایی، فرهنگ (۱۳۹۸)، اندیشه و اندیشه‌ورزی، تهران: فرهنگ جاوید.
روسو، ژان ژاک (۱۳۴۷)، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلام‌حسین زیرک‌زاده، تهران: شرکت سهامی
چهر.

آرنت و دغدغه‌های انسانی او در دوران جدید ... (سیدعلی محمودی و سیدنوید کله‌رودی) ۲۹۹

سن، آمارتیا (۱۳۹۵)، هویت و خشونت، توهم تقدیر، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: پایان.
طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۹)، دولت، ملت، و حکومت قانون، تهران: مینوی خرد.
گریفتیس، مارتین (۱۳۸۸)، دانش‌نامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علی‌رضا طیب،
تهران: نی.
محمودی، سیدعلی (۱۳۹۵)، فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه
اخلاق، تهران: نگاه معاصر.
وبر، ماکس (۱۳۹۵)، اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا
منوچهری کاشانی، تهران: علمی و فرهنگی.

King, Preston (ed.) (1988), *The History of Ideas: An Introduction to Method*, London:
Croom Helm.

“Politics and the English Language”, Available at:

<<https://www.orwellfoundation.com/the-orwell-foundation/orwell/essays-and-other-works/politics-and-the-english-language/>>.

